

«خطبہی حضرت سجاد علیہ السلام در شام»

وقتی اهل بیت علیهم السلام به شام رسیدند، یزید امر کرد تا ایشان را به زندان بردند، و حضرت امام زین العابدین علیه السلام را با خود به مسجد برد.

آن گاه خطبی را طلبید و دستور داد به منبر بالا رود، آن خطب ناسرای بسیار به حضرت امیر المؤمنین و امام حسین علیهم السلام گفت، و معاویه و یزید علیهم اللعنه را مدح بسیار کرد و شیخین را ستایش نمود.

حضرت امام زین العابدین علیه السلام به او فرمود:

﴿وَإِلَكَ أَيُّهَا الْخَاطِبُ! اشْرَيْتَ مَرْضَاهُ الْمُخْلُوقِ بِسَخْطِ الْخَالِقِ!
فَتَبَوَّأْ مَقْعَدَكَ مِنَ النَّارِ!﴾

«وای بر تو ای خطب! برای خشنودی مخلوق، خدا را به خشم آوردی!
پس جای خود را در جهنم مهیا بدان!»

آنگاه حضرت به یزید فرمود:

﴿يَا يَزِيدُ، ائْذُنْ لِي حَتَّى أَصْعَدَ هَذِهِ الْأَعْوَادَ، فَأَتَكَلَّمُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ
فِيهِنَّ رِضاً، وَ لِهُؤُلَاءِ الْجَلَسَاءِ فِيهِنَّ أَجْرٌ وَ ثَوَابٌ.﴾

«ای یزید، مرا رخصت ده تا بر این چوبها بالا روم، و کلمه‌ای چند بگوییم که خشنودی خدا در آن باشد، و اهل مجلس از شنیدن آن اجر و ثواب برند.»

یزید راضی نشد، اهل مجلس و حاضران گفتند: او را رخصت بده. می‌خواهیم سخن او را بشنویم.

یزید گفت: اگر به منبر رود تا من و آل ابی‌سفیان را رسوا نکند فرود نیاید! گفتند:
از این نوجوان چه برمی‌آید؟! یزید گفت:

«إِنَّمَا مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ قَدْ زُفْرَا الْعِلْمَ زَفَّاً».

«او از خاندانی است که در کودکی علم با شیر به جان آن‌ها نشسته است.»

شامیان اصرار کردند، پسر یزید نیز از او درخواست کرد تا اجازه داد.

آن حضرت بالای منبر رفت. خداوند را حمد و ستایش کرد و خطبه‌ای خواند که دیده‌ها
گریان شد و دل‌ها به فزع آمد. فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ، أُعْطِينَا سِتَّاً وَ فُضْلَنَا بِسَبْعٍ. أُعْطِينَا الْعِلْمَ وَ الْحِلْمَ
وَ السَّمَاحَةَ وَ الْفَصَاحَةَ وَ الشَّجَاعَةَ وَ الْمَحَبَّةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ،
وَ فُضْلَنَا بِأَنَّ مِنَ النَّبِيِّ الْمُخْتَارِ مُحَمَّداً، وَ مِنَ الصَّدِيقِ وَ مِنَ الطَّيَّارِ
وَ مِنَ أَسْدِ اللَّهِ وَ أَسْدِ رَسُولِهِ وَ مِنَ سَبْطِهِ الْأُمَّةِ وَ الْمَهْدِيُّ الَّذِي
يُقْتَلُ الدَّجَالَ.»

«ای مردم، به ما شش چیز داده شده (که حدّ اعلای آن را داریم) و به هفت
چیز بر دیگران فضیلت و برتری یافتیم (که غیر از ما ندارد). (اما آن که به ما
داده شده: علم است و بردباری و بخشش و فصاحت و دلاوری و دوستی
در دل مؤمنان. (اما آن هفت چیز که) بدانها بر دیگران برتری داریم: پیغمبر
برگزیده، محمد از ماست، و صدیق (که اول به او ایمان آورد و او را
تصدیق نمود، یعنی علی ۷) از ماست، و جعفر طیار از ماست، و (حمزه)
شیر خدا و رسول او از ماست، و دو سبط این امت از مایند. و آن مهدی ۷
که دجال را می‌کشد از ماست.»

«مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي أَبْنَاهُ بِخَسِي وَ نَسِيٍّ.
 أَيُّهَا النَّاسُ، أَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَ مِنِي، أَنَا ابْنُ زَمْزَمَ وَ الصَّفَا، أَنَا ابْنُ مَنْ حَمَلَ
 الرُّكْنَ بِأَطْرَافِ الرِّدَاءِ، أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مِنْ ائْتَرَزَ وَ ارْتَدَى، أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مِنْ
 انْتَعَلَ وَ احْتَقَى، أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مِنْ طَافَ وَ سَعَى، أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مِنْ حَجَّ
 وَ لَبَّى، أَنَا ابْنُ مِنْ حُمَّلَ عَلَى الْبُرَاقِ فِي الْهُوَاءِ، أَنَا ابْنُ مِنْ أُسْرِيِّ يَهُ مِنَ
 الْمَسِّيْدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسِّيْدِ الْأَقْصَى، أَنَا ابْنُ مِنْ بَلَغَ يَهُ جَبَرَئِيلُ إِلَى
 سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى، أَنَا ابْنُ مِنْ ﴿دَنَا فَتَدَلَّ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾، أَنَا
 ابْنُ مِنْ صَلَّى بِمَلَائِكَةِ السَّمَاءِ، أَنَا ابْنُ مِنْ أَوْحَى إِلَيْهِ الْجَلِيلُ مَا أَوْحَى،
 أَنَا ابْنُ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى».

«هرکس مرا شناخت و هرکس نشناخت حساب و نسب خود را به او خبر دهم. ای مردم، منم فرزند مکه و منی؛ منم فرزند زمزم و صفا؛ منم فرزند آنکه حجرالأسود را با رادای خود حمل کرد (و در جای خود قرار داد)؛ منم پسر بهترین کسی که لباس پوشید؛ منم فرزند بهترین کسی که کفش پوشید یا پای بر亨ه رفت؛ منم پسر بهترین کسی که طواف و سعی انجام داد؛ منم پسر بهترین کسی که حجّ کرد و لبیک گفت؛ منم پسر آن که در آسمان بر بُراق سوار شد؛ منم فرزند کسی که او را شبانه از مسجد الحرام تا مسجد الاقصی سیر دادند؛ منم پسر آن که جبرئیل او را به سدره المنتهی رسانید؛ منم پسر کسی که «به خداوند نزدیک و نزدیکتر شد، پس به اندازه‌ی دو کمان یا نزدیکتر بود»؛ منم پسر آن که با ملائکه‌ی آسمان نماز گزارد؛ منم فرزند آن که خداوند جلیل به او وحی فرمود آنچه را وحی فرمود؛ منم فرزند محمد مصطفی».

«أَنَا ابْنُ عَلَيِّ الْمُرْتَضَى، أَنَا ابْنُ مَنْ ضَرَبَ حَرَاطِيمَ الْخَلْقِ حَتَّى قَالُوا
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، أَنَا ابْنُ مَنْ ضَرَبَ بَيْنَ يَدَيِّ رَسُولِ اللَّهِ بِسَيْفِينَ، وَطَعَنَ
بِرُّحْمَيْنَ، وَهَاجَرَ الْهِجْرَتَيْنَ، وَبَاعَيْتَ الْبَيْعَيْنَ، وَقَاتَلَ بِبَدْرٍ وَحُنَيْنَ، وَ
لَمْ يَكُفِرْ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ، أَنَا ابْنُ صَالِحِ الْمُؤْمِنِينَ، وَوَارِثُ التَّبَيْيَنَ،
وَقَاتِعُ الْمُلْحِدِينَ، وَيَعْسُوبُ الْمُسْلِمِينَ، وَنُورُ الْمُجَاهِدِينَ، وَزَيْنُ
الْعَابِدِينَ، وَتَاجُ الْبَكَائِينَ، وَأَصْبَرُ الصَّابِرِينَ، وَأَفْضَلُ الْقَاتِمِينَ مِنْ
آلِ يَاسِينَ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. أَنَا ابْنُ الْمُؤَيَّدِ بِجَهْرِئِيلَ، الْمَنْصُورِ
بِمِيكَائِيلَ، أَنَا ابْنُ الْمُحَابِيِّ عَنْ حَرَمِ الْمُسْلِمِينَ، وَقَاتِلِ الْمَارِقِينَ وَ
الثَّاكِشِينَ وَالْقَاسِطِينَ، وَالْمُجَاهِدِ أَعْدَاءَ التَّاصِبِينَ، وَأَفْخَرُ مَنْ مَشَى
مِنْ قُرَيْشٍ أَجْمَعِينَ، وَأَوْلُ مَنْ أَجَابَ وَاسْتَجَابَ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ مِنَ
الْمُؤْمِنِينَ، وَأَوْلُ السَّابِقِينَ، وَقَاصِمُ الْمُعْتَدِينَ، وَمُبِيدُ الْمُشْرِكِينَ، وَ
سَهِّمَ مِنْ مَرَامِي اللَّهِ عَلَى الْمُنَافِقِينَ، وَلِسَانِ حِكْمَةِ الْعَابِدِينَ، وَنَاصِرِ
دِينِ اللَّهِ، وَوَلِيًّا أَمْرِ اللَّهِ، وَبُسْتَانِ حِكْمَةِ اللَّهِ، وَعَيْبَةَ عِلْمِهِ، سَمِحُ
سَخِيًّا بَهِيًّا، بُهْلُولُ رَكَيًّا، أَبْطَحِيًّا رَضِيًّا، مِقْدَامُ هُمَّامُ، صَابِرُ صَوَّامُ، مُهَذِّبُ
قَوَّامُ، قَاطِعُ الْأَصْلَابِ، وَمُفَرِّقُ الْأَحْزَابِ، أَرْبَطُهُمْ عَنَانًا، وَأَثْبَتُهُمْ
جَنَانًا، وَأَمْضَاهُمْ عَزِيمَةً، وَأَشَدُهُمْ شَكِيمَةً، أَسَدُ بَاسِلٍ، يَظْحَنُهُمْ فِي
الْحُرُوبِ إِذَا ازْدَلَفَتِ الْأَسْيَةُ وَقَرُبَتِ الْأَعِنَّةُ طَحْنَ الرَّحَى، وَيَدُرُوهُمْ

فِيهَا ذَرْوَ الرِّيحُ الْهَشِيمَ لَيْلُ الْحِجَازِ وَ كَبْشُ الْعِرَاقِ، مَنْجِيَّ مَدَنِيَّ،
 خَيْفِيَّ عَقَيَّ، بَدْرِيَّ أَحْدِيَّ، شَجَرِيَّ مُهَاجِرِيَّ، مِنَ الْعَرَبِ سَيِّدُهَا،
 وَ مِنَ الْوَغْنِ لَيْلَهَا، وَارِثُ الْمَشْعَرَيْنِ، وَأَبُو السَّبْطَيْنِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ،
 ذَاكَ جَدِّي عَلَيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ».

«منم فرزند علىٰ مرتضى؛ منم فرزند آن که بینی گردن کشان را به خاک مالید
 تا آن‌ها لا إله إلا الله گفتند؛ منم آن که با دو شمشیر در پیش رسول خدا
 جنگید؛ و به دو نیزه اهل کفر و عناد را دفع فرمود؛ و دو هجرت نمود؛ و دو
 بار بیعت کرد؛ و با کافران را در جنگ بدر و حنین جنگید؛ و یک چشم بهم
 زدن به خدا کفر نورزید. منم فرزند صالح مؤمنان؛ و وارت پیامبران؛ و از بین
 برندۀ ملحدان؛ و امیر و نگهدار مسلمانان؛ و نور جهادکنندگان؛ و زینت
 عابدان؛ و سرآمد بسیارگریه کنندگان؛ و صبرکننده ترین صابران؛ و بهترین
 نمازگزاران از آل یاسین، فرستاده پروردگار جهانیان. منم فرزند کسی که
 به جبرئیل تقویت شد؛ و به میکائیل یاری گردید؛ منم فرزند حمایت کننده‌ی
 از حریم مسلمانان؛ و کشنده‌ی مارقان و ناکثان و قاسطان؛ و کسی که با
 دشمنان خود - ناصیب‌ها - مجاهده کرد؛ و (فرزنده) بزرگوار ترین مردم از
 قریش که بر روی زمین قدم گذاشته است؛ و اوّلین مؤمنی که پذیرفت و
 دعوت خدا و رسول او را اجابت کرد؛ اوّلین پیشی گیرنده‌گان؛ و
 شکست دهنده‌ی متجاوزان؛ و هلاک کننده‌ی مشرکان؛ و تیری از کمان خدا بر
 منافقان؛ و زبان حکمت عابدان؛ و یاری کننده‌ی دین خدا؛ و ولی امر خدا؛ و
 بوستان حکمت خدا؛ و جایگاه علم او. جوانمرد، بخشندۀ، بزرگوار، سراسر
 خیر، پاکیزه، شکیبا، مُحب و محبوب (خدا)، پیش‌گام (در مشکلات)، رادمرد
 شجاع، صبور، دائمًا روزه‌دار، تهذیب شده، شب زنده‌دار، در هم کوبنده‌ی

قدرت‌ها، متفرق کننده‌ی احزاب. (کسی که) خوددارترین و با استقامت‌ترین بود؛ و آن که دلش از همه کس ثابت‌تر؛ و اراده‌اش از همه محکم‌تر بود؛ (در دفاع از حق) سرخخت‌ترین بود؛ شیر بیشه‌ی شجاعت. زمانی که جنگ شدّت می‌یافتد، و سرنیزه‌ها پیشی می‌گرفت و لشکر نزدیک می‌شد، دشمنان را چون سنگ آسیا خرد و هلاک می‌کرد، و آنان را چون بادی که برگ خشک درختان را پراکنده می‌نماید، متفرق می‌نمود. شیر بیشه‌ی حجاز، جوانمرد عراق، اهل مکه، مدینه، خیف، اهل بیعت عقبه، اهل بدر، احمد، اهل بیعت شجره، مهاجر؛ در میان عرب، بزرگ و سرور آنان؛ و در میدان نبرد، شیر شجاع آنان؛ وارت مشعر و منا، و پدر دو سبط رسول خدا، امام حسن و امام حسین ۸. این همه، جدّ من علیّ بن أبي طالب است.

ثُمَّ قَالَ: «أَنَا ابْنُ فَاطِمَةَ الرَّحْمَاءِ، أَنَا ابْنُ سَيِّدَ النِّسَاءِ، أَنَا ابْنُ حَدِيجَةَ الْكُبْرَى، أَنَا ابْنُ الْمَقْتُولِ ظُلْمًا، أَنَا ابْنُ الْمَجْرُوزِ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَاءِ، أَنَا ابْنُ الْعَطْشَانِ حَتَّىٰ قُضِيَ، أَنَا ابْنُ طَرِيقٍ كَرْبَلَاءَ، أَنَا ابْنُ مَسْلُوبٍ الْعِمَامَةِ وَ الرِّدَاءِ، أَنَا ابْنُ مَنْ بَكَثَ عَلَيْهِ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ، أَنَا ابْنُ مَنْ نَاحَتْ عَلَيْهِ الْجِنُّ فِي الْأَرْضِ وَ الطَّيْرُ فِي الْهَوَاءِ، أَنَا ابْنُ مَنْ رَأْسُهُ عَلَى السِّنَانِ يُهْدَى، أَنَا ابْنُ مَنْ حَرَمَهُ مِنَ الْعِرَاقِ إِلَى الشَّامِ تُسْبَىَ».

سپس فرمود: «منم فرزند فاطمه زهراء؛ منم فرزند سرور زنان؛ منم فرزند خدیجه‌ی کبیری؛ منم فرزند کسی که به ظلم کشته شد؛ منم فرزند کسی که سرش از قفا جدا گشت؛ منم فرزند آن که تشنه بود تا شهید شد؛ منم فرزند به خاک غلطیده و رها شده در کربلا؛ منم فرزند آن که عمامه و ردادی او

دزدیده شد؛ منم فرزند آن که ملائکه‌ی آسمان بر او گریه کردند؛ منم فرزند کسی که جنیان در زمین و مرغان در هوا بر او نوحه کردند؛ منم فرزند آن که سرش بر نیزه و در شهرها گردانیده شد؛ منم فرزند آن که خاندان او به اسارت از عراق به شام آورده شد.»

و این چنین اوصاف و مناقب پدران خود را ذکر نمود، چندان که خروش از مردم برخاست و صدا به گریه بلند شد.

بیزید ترسید که بر علیه او آشوب شود، به مؤذن دستور داد که اذان بگو، تا آن حضرت سخن خود را قطع کند.

چون مؤذن گفت: «الله أكْبَرُ الله أكْبَرُ» حضرت فرمود:

«لا شَيْءَ أَكْبَرُ مِنَ اللَّهِ.»

«چیزی بزرگتر از خداوند نیست.»

چون مؤذن گفت: «أشهَدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، حضرت فرمود:

«شَهِيدٌ بِهَا شَعْرِيٌّ وَبَشَرِيٌّ وَلُحْنِيٌّ وَدَمِيٌّ.»

«به وحدات خداوند گواهی می‌دهد مو و پوست و گوشت و خون من.»

مؤذن گفت: «أشهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ». آن حضرت عمامه از سر برداشت و به مؤذن

گفت: «تو را به این محمد ۹ قسم می‌دهم دمی ساکت باش.»

آن گاه رو به یزید کرد و فرمود:

«مُحَمَّدٌ هَدَا جَدِّي أَمْ جَدُّكَ يَا يَزِيدُ؟ فَإِنْ رَأَمْتَ أَنَّهُ جَدُّكَ فَقَدْ كَذَبْتَ

«وَكَفَرْتَ، وَإِنْ رَأَمْتَ أَنَّهُ جَدِّي فَلِمَ قَتَلْتَ عِزْرَةً؟!»

«این محمد ۹ جد من است یا جد تو، ای یزید؟ اگر بگویی جد تو است،
دروغ گفته‌ای و کافر شدی! و اگر می‌دانی که او جد من است،
پس چرا عترت او را کشته؟!»

«چرا دارایی‌اش را غارت کردی و زنانش را اسیر نمودی؟» این را گفت و گریبان خود را چاک زد و گریست و خطاب به مردم فرمود: «به خدا، در این دنیا جز من کسی نیست که جدش رسول خدا ۹ باشد، چرا این مرد به ستم پدر مرا کشت و ما را چون رومیان اسیر کرد؟»

سپس فرمود: «ای یزید، این کار را می‌کنی و می‌گویی محمد رسول خداست و رو به قبله می‌ایستی؟! وای بر تو در روز قیامت که جد و پدرم دشمن تو باشند!»
یزید به مؤذن فریاد زد که اقامه‌ی نماز بگو، میان مردم هیاهوی بزرگی برخاست و برخی با او نماز خوانند و برخی نماز نخوانده پراکنده شدند.^۱

* * *

هنگامی که مردم امام سجاد ۷ را شناختند، با یکدیگر می‌گفتند: این چه عملی بود که این کافر ملحد کرد؟! فرزند پیغمبر را کشت و عیالش را مانند اسیران روم به شام آورد! آنگاه مردم برای امام حسین ۷ مجلس عزا بپا کردند.

چون این خبر به گوش یزید رسید، امر کرد تا قرآن را جزء جزء کردند و در مساجد وقتی مردم از نماز فارغ می‌شدند به هر یک جزوی از قرآن می‌دادند تا به خواندن آن مشغول شوند و دیگر ذکری از واقعه کربلا ننمایند؛ لعنة الله عليه و على آبائه والرآضيين ب فعله.^۲

* * *

۱- بحار الأنوار ۱۳۷/۴۵، نفس المهموم ۴۴۹/۱، متنی الآمال ۴۳۴/۱، معالی السبطین ۱۰۴/۲، کامل بهائی ۲۹۹/۲

۲- مقتل ابي مخنف ۲۱۸، تذكرة الشهداء ۴۳۰/۱، سحاب رحمت ۷۴۶/